

یکشنبه • ۱۱ مرداد ۱۳۹۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۳۶۱ • ۹

روزنامه		
هنر		
در جست‌وجوی واقعیت دیگری	صفحه ۱۰	«
آشوب در گیومه؛ نگاهی به چهار داستان بلند ایرانی	صفحه ۱۱	«
از پژوهش درباره لایه‌های اتمسفر تاردیایبی زیر دریایی	صفحه ۱۲	«

تماشاخانه
نگاهی به نمایش پیوند خونی
دور از غوغا سالاری
 احمد طالبی‌نژاد
درحالی‌که تقریباً در تمامی سالن‌های تئاتر تهران، نمایش‌هایی در حال اجراست و این هنر دوران باشکوهی را سپیری می‌کند، در خانه نمایش، واقع در حوالی میدان فردوسی، نمایش‌نامه‌ای به نام «پیوند خونی»، اثر انثول فوگارد، نویسنده و شاعری که از پدري انگلیسی و مادری آفریقایی در آفریقای جنوبی متولد شده و برخی بر این‌ باورند که او جزء پنج درام‌نویس زنده امروز جهان به‌شمار می‌آید، به‌کارگردانی هوشمند هنرکار روی صحنه رفته و دور از غوغا و رونقی که بر فضای تئاتر ما حاکم شده، با معدود تماشاگرانش، هرب از ساعت هفت، به‌مدت ۸۵دقیقه و اسرائیل است که با همه بحران‌های تازه‌ای که در گوشه‌وکنار جهان سر برآورده، مسئله فلسطین و اسرائیل، هنوز هم جدی‌ترین موضوع سیاسی دنیای ما به حساب می‌آید. اما رویکرد کارگردان در این نمایش به‌هیچ‌وجه سیاسی نیست بلکه او از منظری اخلاقی و اجتماعی به این نزاع دیرپا نگاه کرده است. هوشمند هنرکار، همکار سابقاً روزنامه‌نگاران، متن این نمایش را که توسط دبالئه آقاعباسی به فارسی ترجمه شده، بازنویسی و آداپته کرده است. متن اصلی همچون دیگر آثار فوگارد ازجمله نمایش‌نامه «سلام، خداحافظ» که در گذشته چندین‌بار توسط کارگردانان نامدار بر صحنه رفته، درباره آپارتاید است. اما، هنرکار، بی‌آنکه در موضوع و مضمون کار دست ببرد، آن را به عرصه خاورمیانه کشانده و به موضوع تعارض اعراب و اسرائیل تبدیل کرده است. پیوند خونی، درباره دو برادر ناتنی است که از مادر یکی هستند و در حاشیه شهر اورشلیم، زندگی فقیرانه‌ای را سپری می‌کنند. یکی از برادرها به نام زکریا، کارگری می‌کند و آن دیگری بی‌کار است. پدر زکریا مسلمان بوده و پدر آن دیگری – دنی – یهودی. روزی بر اثر تنهایی، تصمیم می‌گیرند در زندگی یکنواخت خود، تحولی ایجاد کنند. در یک روزنامه، یک آگهی می‌پایند که عده‌ای دختر و زن جوان، به‌دنبال یافتن دوست مکاتبه‌ای هستند. به تشویق دنی، زکریا برای دختری جوان به اسم یاسمین، نامه می‌فرستد و پاسخ دلگرم‌کننده‌ای دریافت می‌کند. این ارتباط تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که یاسمین تصمیم می‌گیرد به دیدن زکریا بیاید. اما، نکته در این است که دنی بی می‌برد یاسمین یهودی و زکریا هم به‌شدت ضدیهود است. این رابطه که باعث ایجاد انگیزه دو برادر برای ایجاد تغییر در زندگی است، به مرحله‌ای ترازیک می‌رسد. متن نمایش که جزء آثار تک‌اتاقه فوگارد است و چنان‌که از این‌ عنوان برمی‌آید همه ماجراهایش در یک اتاق اتفاق می‌افتد، حسایی بازنویسی شده، بسیار ساده، روان و جذاب از کار درآمده و از نمونه‌های خوب درام‌اتوژری در سال‌های اخیر است. دو بازیگر نمایش، جمشید صفری و مسعود مهرابی (با مسعود مهرابی مدیرمسئول ماهنامه فیلم اشتباه نشود)، از پس نقش‌های دشواری که برعهده داشته‌اند، برآمده‌اند. نمایش دیالوگ‌های پینگ‌پنگی فراوانی دارد که فقط از طریق ممارست و تمرکز می‌توانند بی‌غلط و بی‌تپق ادا شوند. هرچند جمشید صفری که نقش زکریا را بازی می‌کند، تسلط بیشتری بر کلام و حرکات خود دارد و می‌کوشد به‌دور از اغراق، شیوه بازیگری متد اکتینگ را به‌کار بندد و به‌همین‌دلیل بازی ظریف و قابل‌قبول‌تری دارد.
او که متأسفانه چیزی از پیشینه‌اش نمی‌دانم، می‌تواند یکی از امیدهای بازیگری در تئاتر ما باشد؛ مشروط به اینکه برای رسیدن به شهرت، به این زودی‌ها، فریب تلویزیون یا سینما را نخورد. هنرکار که گویا پیش از این هم یک‌بار نمایش‌نامه «سلام خداحافظ» را روی صحنه برده، درک خوبی از میزانشن دارد و در هدایت بازیگرانش هم مسلط عمل کرده. اما سالن کوچک و غیراستاندارد خانه نمایش که درواقع دو اتاق تودرتو در طبقه دوم ساختمان است، امکان مانورهای بیشتر و احتمالا اجرایی قوی‌تر را از او و بازیگرانش دریغ کرده است.
پیوند خونی به‌راحتی می‌توانست در یکی از سالن‌های حرفه‌ای تئاتر روی صحنه برود تا بازتاب بیشتری در این‌ هیاهوی تئاتری داشته باشد. وقتی برخی برای اجرای آتراکسیون‌هایشان، سالن مجلل تالار وحدت را در اختیار می‌گیرند، انصاف نیست که جوانان بی‌ادعا، اما باسواد تاتر، به دخمه‌ها پناه ببرند.
 دو بازیگر در صحنه

دریچه

سامی یوسف ممنوع نیست
شرق؛ داود نعمتی‌انارکی، مدیرکل روابط‌عمومی صداوسیما، خبر ممنوعیت پخش آثار سامی یوسف، خواننده بریتانیایی ایرانی‌تبار، را تکذیب کرد و آن را «شیطنت برخی در رسانه‌های اجتماعی و فضای مجازی» دانست. در روزهای گذشته، برخی از سایت‌های ایرانی از ممنوعیت پخش آثار او در صداوسیما به‌دلیل اجرای بعضی آثارکی گفته است، «چندی پیش تصویری بی‌نام‌ونشان از یک نامه غیررسمی منتشر شد که در آن آمده بود صداوسیما استفاده از آثار سامی یوسف، خواننده ایرانی‌تبار، را ممنوع کرده است. آن تصویر و آن نامه غیررسمی که نه سربک و نه مهر و امضا دارد، واقعیت ندارد.» او گفته است: «پخش آثار ایشان محدود بود و به‌طور مداوم و گسترده از رسانه ملی روی آنتن نمی‌رفت که حالا با عدم پخش آن در مقطعیی اتفاق خاص و کسترده‌ای صورت گرفته باشد و بخواهد موج ایجاد کند.»
سامی یوسف به‌تازگی در سفری به ایران، آهنگ تیتراژ پایانی فیلم محمد(ص)، پرهزینه‌ترین فیلم تاریخ سینمای ایران، به کارگردانی مجید مجیدی، را خوانده بود.
 سامی یوسف
۱۰-برنامه «هفت» در حد بضاعتی که در اختیار داشت، سعی می‌کرد وضعیت سینمای ایران را کارشاسانه نقد و بررسی کند – نقد را جا می‌انداخت در جایی که «نقد» را برنمی‌تابیم- و یک‌طرفه به قاضی نمی‌رفت و فرصتی برای مخالف و موافق فراهم می‌کرد تا برابر دیدگان مردم، به مناظره و گفت‌وگو بنشینند و سره از ناسره و حق از ناحق متمایز شود، خیلی آرام و خیلی هوشمندانه و دلنشین کاسته‌ها را به تماشا می‌گذاشت و راه را دیده‌بانی می‌کرد. اگر بخواهیم این برنامه را با سابقه خود مقایسه کنیم، باید گفت برنامه «هفت» در دوره اول، سری سبک ویزگی‌ها و یک سری کمبودها داشت و در دوره اخیر هم به‌گونه‌ای دیگر، شاید این دو دوره از نظر فرم و پرداخت به هم شبیه باشند اما از نظر محتوا قابل‌مقایسه با یکدیگر نبودند و قطعا رشد جریان نقد و تحمل‌پذیری و رشد آستانه تحمل هنرمندان و تمرین نقد در جامعه از مهم‌ترین دستاوردهای آن بوده است؛ گو آنکه به‌شکلی غیرمستقیم، این برنامه توانسته بود آن سینمای سطح پایین را هم پس بزند و… پس چرا تعطیلش کرده‌اند؟! آیا شما به آینده هم فکر می‌کنید؟ کسی چیزی می‌داند؟! آیا پاسخ‌گویی هست؟!
بیبنده پیش‌بینی می‌شوند و از سوی فیلم‌نامه‌نویس خط می‌خورند! زیرا کارگردان به هر شکلی شده می‌خواهد رضایت مخاطب را جلب کند و باید‌گونه دچار زیاده‌کاری شده است و چه خوب بود از آدم‌های قصه کاسته می‌شد و در عوض برای لحظات حضور شخصیت‌ها ژرفا و تمرکز بیشتری قائل می‌شد. دراین‌میان، از همه وخیم‌تر، شخصیت آقا‌زاده است که بی‌شناسنامه وارد ماجرا شده است و از ریشه‌های خانوادگی‌اش چیزی نمی‌بینیم، درحالی‌که او سبب بحران در سه محور ماجرا می‌شود (بازی دور از انتظار بهرام رادان نیز به این وخامت دامن زده است). همه اینها از شتاب کاری کبابی ناشی می‌شود، سزاوار بود این کار در ۲۷ هزاره‌نور تولید و قدری آرام‌تر ساخته می‌شد تا عنصر درام در فضای کار جوانانه زند این‌همه شلوغی و سلخ‌تختی به کار هجوم نی‌آورد. البته دور از انصاف است که به مهارت دیالوگ‌نویسی مصطفی کبابی اشاره نکنیم که در برخی گفت‌وگوهای کوتاه لایه زیرین به‌خوبی حس می‌شود و این استعداد در اثر پیشین وی به نام «ضدلوله» هم دیده شده است. نیست به یکی از گیراترین دیالوگ‌های فیلم ببردایم که نشان از تیش اثر در زمان حال دارد، در سکانسی شبانه، فرهاد اصلائی در جست‌وجوی عامل خیانت درخیابان‌های شهر می‌چرخد، راننده می‌پرسد: از مسیر همت بروم؟ و پاسخ می‌شود دیگه حالا فرقی نمی‌کنه، از هر راهی که می‌تونی برو!



عکس: تنسیم

شناخته‌شده، کدام مجریان تلویزیونی جذابند؟! آقا! ما از میان ۲۰ مجری فعال این تلویزیون، به زور هم به دو نفر مجری جذاب واقعی نمی‌رسیم! کسی نیست که بگوید جانا! برنامه تبعیدشده به ساعت ۲۴ جمعه (یا شنبه آفیش مجدد)، مجری جذاب می‌خواهد چکار؟! مجری باید حوزه موضوعی‌اش را بشناسد که می‌شناسد و اشراف لازم را هم بر سینما دارد.

آیا کسی از جذابیت چیزی دیگر می‌داند؟!
۸- هفت قبلی را فرمودند اشکال داشت! چرا؟!
کسی دلیلی روشن نیاورد! این هفت را به بهانه – هیچ – (عدم جذابیت!) متوقف کرده‌اند! و همه کار و زندگی‌شان شده ازبین‌بردن هر چیزی که مردم دوست می‌دارند! این‌همه مجری و برنامه غیرجذاب را رها کرده‌اند! آن‌وقت چسبیده‌اند به یک ایرادی که خودشان هم به آن اعتقادی ندارند. (چون اگر اعتقاد واقعی به این گفته خود داشتند، یک‌شنبه باید ۸۰ برنامه را متوقف و به همان تعداد، مجری‌هایشان را خانه‌نشین می‌کردند). به‌نظر شما آیا تعطیل‌کردن یک برنامه موفق – و تنها برنامه سینمایی تلویزیون – آن هم بدون هر برنامه جایگزین دیگری، خدمت است؟!

۹- می‌توان پرسید؛ که آخر این چه‌جور استراتژی در مدیریت فرهنگی است؟! آیا رواست که به‌جای بهبودبخشیدن به اوضاع، تشویق فضای همدونی و یگانگی با مردم و حرکت‌کردن در مسیر توسعه و عمل‌کردن به وظایف سازمانی – ارتقای سطح سلیقه عمومی – و…؛ به پنچرکردن چرخ‌های این ماشین، همت بکاریم؟! آدم می‌ماند! چه بگوییم؟! آیا کسی چیزی می‌داند؟! امیدوارم نگارنده را به دفاع از گردانندگان هفت متهم نکنند، که من به‌موقع و به‌جایش از ایشان و همت والایشان هم دفاع می‌کنم؛ حرف ما کلی است و اشاره به آن اجحافی است که به مخاطبان، به گردش فرهنگی، به دوستانران سینما و اصناف سینمایی و صلابته آینده می‌شود. آقا! واقعا داستان چیست؟! راستش! به‌نظر من، آن مدیر محترم که فرمان توقف را به جریان فرهنگ و هنر می‌دهد، در مرتبه اول و در همان ابتدا، به بچه‌های خود و به فرزندان مدیران تلویزیون هم اجحاف می‌کند! چه معلوم فردای روزگار، بچه‌های شما عاشق همین سینما نشوند؟! چه معلوم که ایشان نخواهند برای سینمای همین سرزمینشان کار و فعالیت کنند؟! و شما با آفریدن این محدودیت‌های بی‌دلیل راه را برایشان ناهموار می‌کنید؟! آیا فکر نمی‌کنید که این‌گونه نه‌فقط به حال، که به آینده هم به‌هکار می‌شوید؟!

۱۰-برنامه «هفت» در حد بضاعتی که در اختیار داشت، سعی می‌کرد وضعیت سینمای ایران را کارشاسانه نقد و بررسی کند – نقد را جا می‌انداخت در جایی که «نقد» را برنمی‌تابیم- و یک‌طرفه به قاضی نمی‌رفت و فرصتی برای مخالف و موافق فراهم می‌کرد تا برابر دیدگان مردم، به مناظره و گفت‌وگو بنشینند و سره از ناسره و حق از ناحق متمایز شود، خیلی آرام و خیلی هوشمندانه و دلنشین کاسته‌ها را به تماشا می‌گذاشت و راه را دیده‌بانی می‌کرد. اگر بخواهیم این برنامه را با سابقه خود مقایسه کنیم، باید گفت برنامه «هفت» در دوره اول، سری سبک ویزگی‌ها و یک سری کمبودها داشت و در دوره اخیر هم به‌گونه‌ای دیگر، شاید این دو دوره از نظر فرم و پرداخت به هم شبیه باشند اما از نظر محتوا قابل‌مقایسه با یکدیگر نبودند و قطعا رشد جریان نقد و تحمل‌پذیری و رشد آستانه تحمل هنرمندان و تمرین نقد در جامعه از مهم‌ترین دستاوردهای آن بوده است؛ گو آنکه به‌شکلی غیرمستقیم، این برنامه توانسته بود آن سینمای سطح پایین را هم پس بزند و… پس چرا تعطیلش کرده‌اند؟! آیا شما به آینده هم فکر می‌کنید؟ کسی چیزی می‌داند؟! آیا پاسخ‌گویی هست؟!

زمانی که کسی نبیند، کسی متوجه‌اش نشود! و البته پخش‌اش هم باهزار دستور و بشین و پاشو همراه بوده! آقا! این نباید، آن بیاید! خلاصه باهزار گرفت‌وگیر، ساعت برنامه آخر شب جمعه است (گاهی که ما را دعوت کرده‌اند، حراست مانع ورود میهمانان به سازمان می‌شود! چرا؟! چون ساعت از ۲۴ می‌گذرد و حالا دیگر نخستین ساعات شبه است! باید مجددا آفیش کنند!)، برنامه، اما با تمام این احوال، گرفته و سرباست، حالا چی کارش باید بکنیم؟! معلوم است، «تعطیل»! عید می‌شود، برنامه دو ماه تعطیل است؟! چرا؟! چون دل‌مان می‌خواهد! ماه رمضان می‌شود، خود تلویزیون توی بوق‌کرده که آقا! ماه رمضان، ماه جشن و معنویت و گذشت و ترویج مهربانی است، اما «هفت» تعطیل است! چرا؟! چون دل‌مان می‌خواهد! (اصلا چه معنی دارد که این‌همه توجه شود به یک برنامه آن هم در آخر و ته هفته؟! خلاصه که بساطی است! یک سؤال! چرا تلویزیون ایران با سینمای ایران بد است؟! اتفاقی افتاده؟! چیزی شده؟! سینمای ایران که یک مجموعه یکپارچه نیست، راستی! آیا کسی چیزی می‌داند؟!

۵-برنامه (یعنی همین هفت) دو دوره و دو تاریخ دارد! ایضا دو مجری که با توجه به حساسیت‌های بی‌دلیل و با دلیل، هردوشان خوبی‌ها و مزایایی داشتند و دارند (بی‌عیب هم نیستند، مگر ما بی‌عیبیم؟!)، و با همه این احوال، اصطلاحا برنامه در هر دو دوره سرحال و روپا بوده است. اصلا در این شلوغی عجیب و غریب و درخواست‌های رنگارنگ، گرداندن یک برنامه سینمایی در تلویزیون، آن هم با این میزان علاقه‌مندی آقایان به سینمای ایران و گرفت‌وگیرهای موجود و گرایش‌های عجیب‌وغریب‌شان، واقعا یک اتفاق قشنگ و رو به جلو بوده است! اگر تاکنون سکنه‌ای به ارمان نیاورده، خودش واقعا هنر است، چرا؟! چون که همیشه و مدام، غرولندها و ناراضیاتی‌ها را می‌بینی و حس می‌کنی و واقعا تحمل و شنیدن این‌همه ایراد و اصلاح دشوار است! البته نه از طرف سینماگران؛ بلکه از طرف خود مدیران تلویزیون! درواقع، آنها هستند که چپ و راست ناراضی‌اند! چرا؟! و الله اعلم! مگر مجریان تلویزیون را برنگزیده‌اند؟! مگر این برنامه تلویزیون ما نیست؟! مگر…! آیا کسی چیزی می‌داند؟!

۶- برنامه رویه محافظه‌کارانه‌ای را در پیش می‌گیرد، تیم قبلی (هفت) با آنکه موفقیت‌هایی داشته‌اند و برای نخستین‌بار در تاریخ ایران، کلمه «منتقد» را در میان همگان جانداخته و برنامه خوب سینمایی ساخته‌اند، می‌روند و تیم جدید می‌آیند؛ این یکی (هفت جدید) هم به همان اندازه قبلی موفق و نسبتا پیشرو است. با آنکه رقبی سینمایی (با رویه‌ای کاملا مثبت و اما خثی) برایش می‌تراشند در شبکه تهران، که حتی در ساعتی بهتر از ساعت پخش «هفت» پخش می‌شود! اما باز هم هفت، جذاب‌تر است و یک توجه، خواست و کشش عمومی را در پی دارد. مردم دوستش دارند، آن‌قدر جذاب است که همیشه در محافل سینمایی و رسانه‌ای، حرفش را بزنند، هنرمندان یکی‌یکی پیشان به رسانه‌ای – که پیش‌تر با آن قهر بودند – باز می‌شود، یخ اخم‌ها ذوب شده و منتقدان و نویسندگان بیشتری وارد و شناخته می‌شوند و مفاهیم نقد هم نسبتا گسترش می‌یابد، برنامه زنده است و ارتقای سطح سلیقه عمومی را می‌توان تا حد زیادی در این برنامه دید و… اما مدیران دوستش ندارند! چرا؟! اینکه خوب است مطابق همه شرایط ایشان! نه، دوست ندارند دیگر! آیا کسی هست که چیزی بداند؟!

۷-حرف‌وحديث برای توقف پخش «هفت» فراوان است! اما عمده بحث‌ها این است که کسانی می‌گویند این مجری هفت جذاب نیست؟! بله جذاب!! آیا شما می‌دانید منهای دو، سه نفر از مجریان خوب و

۱-حالی‌ا امید می‌رفت که با تغییر مدیریت کلان در دستگاه عظیم صداوسیما، گشایشی فرابرسد و مشکلات این رسانه مهم، سرانجام حل شود یا اندکی کاهش پذیرد و جایی هرچند ناچیز برای اهل فکر هم باز شود و چه‌وچه‌چو! تازه اهالی هنر – و سینماگران به‌ویژه – منتظر بودند تا اخم‌های (درهای) بسته خانه آن فرزند ناخلف، کمی هم روی آنان باز شود و لجاجت بی‌دلیل مدیران ارجمند با همکاران و سینماگران، کاهش پذیرد، موانع حل و برداشته شود و راه تعامل و مدارا و همکاری‌های جدید سرانجام پس از ۱۰ سال فرابرسد و…! (اما و صد اما) که خبر رسید تغییر پیش‌شکات، همان «هفت» ضرغامی را هم نخواهید دید!

اکنون چند سؤال و نکته!

۲- سینمای ایران افتخار همه ما در طول این سال‌ها بوده؛ افتخار جایی که در آن زندگی می‌کنیم، نفس می‌کشیم، هستیم. افتخار و شاید تنها هنر عزیز ایران بوده است که از این مسیرها رفته و دنیا را در‌نوردیده و دست پر و آبرومند بازگشته. این سینما با تمام لکتش و سینماگرانش، مورد وثوق همگان بوده و در سایه درختان این سرزمین رشد کرده و…! حالا یک سؤال! چرا تلویزیون و تلویزیونی‌ها این‌همه با آن مخالفند؟! چه شده؟! این اصطلاح‌ها ناشی از کدامین خطا است؟! آیا کسی چیزی می‌داند؟
۳- هرروزی که در (درب) این دستگاه عریض و طویل را باز می‌کنیم، به اشاره یک ریسموت‌کنترل، ایشان (یعنی تلویزیونی‌ها) دارند درباره همه‌چیز و همه‌کس تبلیغ و ترغیب و ترویج می‌کنند؛ از یق‌نمکی و شامپو و کاشت مو بگیر تا انواع تبلیغات رنگارنگ و میلیونی و میلیاردي بانک‌ها، سودها، بهره‌ها، جایزه‌ها و چه‌وچه‌چو! تبلیغاتی که در نامتوازن‌شدن محیط و سهم افراد جامعه ما، تأثیرات بسزایی داشته و دارد و…! بگذریم! ایشان درباره همه‌چیز تبلیغ و ترغیب می‌کنند! یک سریال که- درست در حساس‌ترین مقطع زمانی – اصلا با دلیل و بی‌دلیل، یک برند شوینده را در «درام» خود دخال‌ت داده و هربش چندین‌بار آن را تبلیغ می‌کند (سریالی که تکه‌کله‌های چپ‌پ را بین مردم رواج می‌دهد تا سربا بماند و…!) تا اینجایش می‌گویند، وضع تلویزیون خراب است و هزینه‌ها سنگین! و باید دخل‌وخرج کرد و چه‌وچه‌چو! باشد، تسلیم! ما هم قبول می‌کنیم! اوضاع مرتب نیست و باید دندان روی جگر گذاشت! اما در همین پروسه درک‌کردن تلویزیون و مسائل و مشکلات متعدّدش، می‌توان دید و فهمید و گفت که؛ متقابلا ایشان درکی از مطالبات مردم ندارند و شناخت و آمارشان چندان متناسب با جایگاه‌شان نیست! مثلا در خلال این‌همه تبلیغات و تشویق به ماتریالیسم و مصرف بیشتر، دریغ از یک تیزر چندثانیه‌ای فرهنگی و هنری! در خلال این‌همه شبکه و برنامه رنگارنگ، دریغ از یک تبلیغ برای ترویج مثلا کتاب‌خوانی، برای تئاتردیدن، برای سینمارفتن، برای فرهنگ و…! چرا؟! چرا فرزند سینما (تلویزیون) از تشویق برای فرهنگ و هنر سرزمین‌اش – و ایضا از متفکران و هنرمندان‌ش – تا این حد رنگ دارد؟! آقا جان! اینجا سرزمین فردوسی و حافظ و مولانا و بزرگان ادب هم است.

۴-در میان همه خوبی‌ها و بدی‌ها و چه و چه و چه تلویزیون‌مان، یک برنامه جالب هم بوده به نام «هفت»؛ درباره سینمای ایران، از زمان و یادگار مهندس ضرغامی؛ که تازه ساعت پخش‌اش را گذاشته‌اند در جایی شاید هر بیننده‌ای که عصری یخبندان را می‌بیند به این فکر کند که چه زحمت زیادی برای ساخت فیلم کشیده شده، اما قضیه این است که ملاک توفیق یک اثر ساخته‌شده تنها به زحمت طاقت‌فرسا خلاصه نمی‌شود. عوامل متعددی باید رعایت شوند و از آن مهم‌تر اینکه عامل‌ها باید سر صحنه کار کشف شوند تا فیلمی کامل متولد شود.

یکی از این حلقه‌های مفقوده، پیداکردن زبان سینمایی اثر است که قوام آن از سایر شاخص‌ها سخت‌تر به‌نظر می‌رسد. بی‌اغراق باید گفت این عامل ضروری حکم سلسله اعصاب را در فراشد کار بازی می‌کند، در آخرین کار مصطفی کبابی متأسفانه این امر دیده نمی‌شود و در نتیجه کلیت کار می‌لنگد. این توضیحات سبب نشود که عصر یخبندان را واجد هیچ‌گونه ارزشی قلمداد کنیم بلکه بازتر از همه خصوصیات اثر، این جسارت فیلم‌ساز است که بدون محافظه‌کاری‌های معمول و عادت‌شده در میان فیلم‌سازان، به چشم می‌خورد و قطعا ستایش برانگیز است؛ کارگردان به‌خوبی توانسته کشف موضوع کند و معضلات اجتماعی در این پایتخت پسرزگ را در زمان حاضر ببیند و مبادرت به ساخت فیلمی برای امروز جامعه کند.

فیلم در پرداخت روایت، ناتوان است، ماجرا (و نه الزاما داستان) این است که بایک از وضعیت ناگوار همسرش آگاه می‌شود، بوی یک خیانت از سوی زن معتاد و آشفته‌اش به مشام می‌رسد؛ این مضمون بارها در سینما تکرار شده اما گنجاندن نکته‌های



رضا در ستکار

نگاهی به «عصر یخبندان»

کمی آرام‌تر

محمدجواد لسانی

جدید‌مانند حضور یک آقا‌زاده در حلقه آدم‌ها توانسته اثر را به مقطع امروز بکشانند، همان کاری که از فیلم قبلی کارگردان به نام «خط‌ویژه» اس‌تارت خورده بود؛ به‌این‌ترتیب عمل با اکت داستانی آغاز می‌شود، بازی مقبول فرهاد اصلائی و صرف انرژی مهتاب کرامتی دست‌کم این نوید را می‌دهد که فیلم حرام نشود اما همان‌طوره‌که گفته شد، فیلم زبان خود را کم کرده است و بزرگ‌ترین لطمه‌ای که به انسجام دراماتیک کار خورده از همین‌جاست! احساس می‌شود که هیچ چیز جای خود نیست؛ مصطفی کبابی شاید به این خلا بزرگ پی برده که تلاش‌های ناموفقی را صورت می‌دهد تا فیلم سربا بماند؛ از جمله تدوین خلاقانه نیما جعفری‌جوزانی است که تا حدودی توانسته با ترفند رجوع به نماهای گذشته از زاویه‌های دید اشخاص ماجرا، بیبنده را سرگرم کند و شاید اگر به این شیوه موتاژ نمی‌شد، کار به دلیل کمبود روایت در دقیقه ۴۵ به پایان می‌رسید!

تلاش دیگر فیلم‌ساز در کارکشیدن زیاد از بازیگران است؛ به‌طور مثال بازی‌گرفتن تا حد مرگ! از سحر دولتشاهی در نقش هم‌خانه آقا‌زاده که دیگر وعده دروغین وصلت با او را برنمی‌تابد و حالا تبدیل به

با سه پایان روبه‌رو می‌شویم که همه آنها از سوی